



دیوان قبولی

تصحیح و تحقیق
یحییٰ خان محمد آذری





- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
یادداشت
یادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی
- قبولی، -۸۴۱ق.
دیوان قبولی/ تصحیح و تحقیق: یحیی خان محمد آذری
تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن، ۱۴۰۱.
۶۳۰ ص.
مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار؛ ۱۱۱؛ گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۲۷.
۸-۳۲-۶۰۵۳-۹۶۴-۹۷۸
فیپا.
چاپ قبلی کتاب حاضر با عنوان "دیوان قبولی هروی براساس چاپ عکسی اسماعیل حکمت ارتایلان"
توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶ (۶۰۲ ص) منتشر شده است.
چاپ دوم.
کتابنامه.
نمایه.
شعر فارسی -- قرن ۹ق.
Persian Poetry -- 15th Century
قبولی، -۸۴۱ق.
خان محمد آذری، یحیی، ۱۳۰۶-، مصحح.
PIR ۵۷۸۷
۸فا۱/۳۳
۸۹۳۱۲۴۷

دیوان قبولی



تصحیح و تحقیق

یحییٰ خان محمد آذری



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۲۷]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبیایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین‌وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



دیوان قبولی



تصحیح و تحقیق
گرافیسیت، طراح و مجری جلد
لیتوگرافی
چاپ متن
صحافی
تیراژ
چاپ دوم

یحیی خان محمد آذری
کاوه حسن بیگلر
صدف
مهارت نو
فرد
۱۱۰۰ نسخه
۱۴۰۲

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف نسب، کوی دبیر سیاقی (لادن)، شماره ۴

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قننامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی)
دکتر ژاله آموزگار - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس)
دکتر محمد افشین وفاپی (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدی (خانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منسوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - سید محمود دعایی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی
دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زبان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی
آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی

مستطوع



کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه گرایی و جدایی طلبی و حکایت از رواج زبان های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روش ها و سیاست های فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولید بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزله باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سال ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

تکمله و تبصره



یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان.

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاژ و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون‌توان راستی را دج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتاب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کم‌تر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.

تقدیم به:
همسر، همسفر فراز و فرود زندگیم.
فرزندان عزیزم که مایهٔ سرفرازی پدر شدند.



فهرست مطالب

۱۵		مقدمه
۱۹		پیشگفتار
۵۵		دو تصویر از برگ‌های دیوان
۵۷		مقدمهٔ اسماعیل حکمت‌ارتایلان
۸۹		افزوده‌های مترجم
۹۷		متن دیوان مولانا قبولی
۹۹		دیباچه
۱۱۷		قصاید
۳۷۵		هزلیات
۳۹۱		مقطعات
۴۰۱		غزلیات
۵۳۵		رباعیات
۵۳۹		مفردات
۵۴۱		غزلیات ترکی
۵۴۷		قصیده‌ای چند ...
۵۷۹		فهرست نمایه‌ها
۵۸۱		فهرست اشعار
۶۰۳		فهرست اسامی در مقدمه
۶۰۷		فهرست اسامی در متن

۶۱۳	فهرست جای‌ها
۶۱۵	فهرست نام ملت‌ها و اقوام
۶۱۷	فهرست کتاب‌ها
۶۱۹	فهرست بروج و سیارات و ثوابت فلکی
۶۲۱	فرهنگ مختصر دیوان
۶۲۷	مراجع و منابع

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

دوستی صاحب‌دل از سفر ترکیه بازگشته بود و کلیات دیوان شاعری پارسی‌گوی را به ارمغان همراه خود آورده بود. نام سراینده دیوان مولانا قبولی و از سخنوران سده نهم هجری قمری بود. روزی این یار فرزانه به دیدنم آمد و کلیات دیوان موصوف را به منزله تحفه سفر به من هدیه نمود، و پس از آن هرگاه ملاقاتی رخ می‌داد با صد زبان به تعریف و تمجید از سراینده آن می‌پرداخت. سرانجام در یکی از دیدارها، که مکرر پیش می‌آمد، سخن را به بحث درباره این شاعر دورمانده از وطن سوق داد. از فحوای کلام شیرین و شوق‌انگیز او پیدا بود که مایل است تحقیق درباره او را به این ناچیز بسپارد. عاقبت عقده دل گشود و آنچه را مدتی نهان می‌داشت برملا کرد و به اصرار خواست که تدقیق در احوال این سخن‌سرا را، که تاکنون در عرصه بلاغت و فرهنگ این مرز و بوم مهجور مانده، بر عهده گیرم. در اثنای سخن، چهره اندوهگین و نگاه نافذ او نشان می‌داد که در شگفتی است از اینکه چرا این سخن‌سالار گرانمایه ایرانی در وطن خود ناشناخته مانده است؛ او که همچون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، پیر مصطفی عرفان و نوح سفینه اقیانوس اشراق، هرچند نه در اوج پرواز آن عقاب صخره‌های تجرّد و نه در ژرفای اندیشه آن غوّاص پردل، رخت به دیار غربت کشیده و بار قند پارسی به بنگاله برده و اشعاری باب طبع مردم روزگار خود و مدایحی درخور شاهان و بزرگان، به گونه‌ای که رسم و روال آن عصر بود، به زبان شکرشکن پارسی سروده است و اندیشه

و فرهنگ کهنسال ایرانِ همواره سرفراز را تا فراسوی دروازه‌های روم شرقی گسترانیده، چگونه تاکنون بی نام و نشان باقی مانده و سروده‌های باصلابت و نابش در بوتۀ فراموشی غربتِ جانکاه مدفون گشته و هالۀ گمنامی سیمای او را پوشانیده است.

می‌دانیم زبان پارسی در برهه‌ای از تاریخ ایران علاوه بر زبان مردم عادی، زبان شعر و ادب و زبان بزم و رزم دربارها و سلاطین و امرا بوده است و آثار پارسی بزرگان ادب و فرهنگ را در کوی رندان بر سر دست می‌برده‌اند. هنوز هم در سرزمین چین شعر سعدی را می‌خوانند و هندوان و عثمانیان طی سده‌های بسیار، زبان فارسی را زبان دیوانی خود قرار داده، سخن گفتن بدان را فخری شایگان می‌شمردند.

پروفسور اسماعیل حکمت ارتایلان، که به تحقیق در آثار و احوال قبولی پرداخته است، در مقدمۀ ترکی دیوان که به قلم خود اوست می‌نویسد:

«زبان فارسی در اعتلا و رونق زبان عثمانی نقش مؤثر داشته و میراث ادبی تاریخ عثمانی را بارور ساخته است». و در ادامه می‌افزاید:

«سیطرۀ زبان فارسی در قلمرو عثمانی و حتی در دربارهای هندوستان فصلی از تاریخ درخشان ادبیات و معنویت ایرانیان بوده و چه بسیار خداوندان فرهنگ و ادب را شیفته ساخته است».

اکنون بر جوانان آگاه و فرزانه ایران زمین فرض است که برای پاسداری از زبان و میراث گرانسنگ فرهنگ و ادب فارسی، چنانکه باید و شاید مجاهدت ورزند و آثار ارزشمند بازمانده از نیاکان و پدرانمان را از گوشه‌های کتابخانه‌های ایران و مراکز علمی دنیا به دست آورند و با معرفّی این آثار، برای بالندگی فرهنگ جهان امروز همت گمارند.

در این مقوله سخن را کوتاه می‌کنم و به بررسی و مطالعۀ کلیات مذکور می‌پردازم. نگاه اجمالی به کتاب از کاری سترگ حکایت می‌کند و تلاشی خستگی‌ناپذیر می‌طلبد. بنابراین کار استاد ارتایلان را بی می‌گیرم، با این امید که با بهره‌جویی از کتاب‌های تاریخ و تذکره‌ها و منابع مانده در مخازن کتابخانه‌های ایران، هر آنچه که گشاینده‌بایی و روشنگر رازی از زندگی «قبولی» باشد پس از نقد و بررسی تقدیم هموطنان فرهیخته خود کنم؛ شاید که با ستاره‌ای نوظهور در کهکشان ادب

فارسی آشنا گردیم. برای رسیدن به این مهم، لازم بود در ابتدا مقدمه ترکی دیوان را که به قلم آقای ارتایلان زینت تحریر یافته از ترکی استانبولی به فارسی برگردانم، تا ضمن آشنایی با شیوه تحقیق وی احتمالاً به نکات قابل توجه حیات و آثار شاعر نیز دست یابیم.

در طول ترجمه هر کجا لازم بود که شرحی کوتاه بر آن نگاشته شود، چنین کردم و در پایان مقدمه زیر عنوان «افزوده‌های مترجم» آوردم. رجای واثق دارم حاصل این تلاش و گشت و گذار در گلستان شعر قبولی، پاره‌ای از تاریکی‌های حیات او را روشن و بر ملا سازد و صاحب‌دلان نغمه‌های دلنشین او را در لاله‌زار مادر آشیانش بنیوشند. البته اگر راه به مقصود نبردم و ابهامات همچنان برجای ماند، کمترین نتیجه حاصل این است که نام قبولی بر سر زبان‌ها افتاده و در ساحت گل‌آذین ادب فارسی به غنچه نشسته است.

از سبک و سیاق نوشتار مقدمه چنین برمی‌آید که عشق و اشتیاق استاد ترک به زبان فارسی بیش از آن است که در حوصله اثری این چنین گنجد. او در این تحقیق صرفاً به منابع و مآخذ ادبی و تذکره‌های موجود در کشور ترکیه، اعم از فارسی و ترکی، و نیز به آثار سخن‌سرایانی که قبل و بعد یا همراه قبولی به عثمانی رفته‌اند بسنده کرده است. با وجود تلاش بی‌شائبه‌ای که برای شناخت شاعر و شناساندن او به عمل آورده، و چه بسا حق مطلب را به خوبی ادا کرده، همچنان ناگفته‌هایی بر جای مانده است. برای مثال نمی‌دانیم:

— زادگاه قبولی کجاست و از کدامین نقطه سرزمین پهناور ایران به عثمانی رفته است؟

— سبب جلای وطن او چیست؟

— چرا ناگهان خاموش گشته و عنان زبان را به بند کشیده است؟

— در سال‌های پایانی زندگی به چه کار اشتغال داشته است؟

— و اینکه سرگذشت واپسین دم زندگانی او چگونه بوده است؟

در آغاز کار برخی از یاران فن‌آشنا، مرا از پرداختن به جزئیات برحذر می‌داشتند که: «ممکن است از حد حوصله خواننده و از دایره ذهنیت او برون افتد و

مطالعه شرح مفصل به خستگی انجامد. بهتر است سخن را کوتاه و حق مطلب را به اختصار ادا کنی». پر واضح است که این شیوه، کار مرا نیز آسان می نمود، اما هدف اساسی این تحقیق، همانا شناسایی شاعر و معرفی او برای نخستین بار به جامعه ادبی ایران است و برای تحقق یافتن این امر، سخن را ابتر رها کردن و گفتنی ها را ناگفته گذاشتن، ناممکن می نمود. چون از سده نهم هجری قمری به بعد هیچ گونه اشاره ای به شرح احوال قبولی در کتب تاریخ و تذکره نیامده، ناگزیر بایسته است به یگانه اثر بازمانده از او پناه آورده، بیت دیوانش را مطالعه و تجزیه و تحلیل کنیم، شاید که راه به جایی برده حقیقتی را آشکار سازیم!

در اینجا لازم می داند به این موضوع اشاره کند که دیوان مولانا قبولی به طور عکسی توسط پروفیسور اسماعیل حکمت ارتایلان استاد، دانشکده ادبیات استانبول، در سال ۱۹۴۸ میلادی به مناسبت یادبود پانصدمین سال فتح استانبول در ترکیه چاپ و منتشر شد و اینک برای بار اول در ایران، به عاشقان راستین فرهنگ و ادب تقدیم می گردد.^۱

یحیی خان محمد آذری

۱. در چاپ دوم به علت فقدان سند استوار در انتساب قبولی به هرات، نسبت «هروی» از نام شاعر حذف شده است. بسیاری از لغزش های چاپی و بدخوانی ها و افتادگی ها هم به اصلاح آمده است. به شماری از لغزش های چاپ اول در مقاله ای به قلم فرزاد ضیایی حبیب آبادی (جهان کتاب، سال سیزدهم، شماره پیاپی ۲۳۸، اسفند ۱۳۸۷، ص ۲۹-۲۶) نیز اشاره شده بود که از آن هم (در موارد مورد قبول) استفاده شد (ناشر).

پیشگفتار

سفر شاعر به عثمانی

همان‌طور که در مقدمه دیوان چاپ ترکیه آمده، مولانا قبولی به روایت سروده‌های خود، به شهرهای تبریز، حلب، باکو و شروان سفر کرده و بر سر راه خود به خاک عثمانی، یک‌چند نیز در شهر آماسیه، در دربار شاهزاده بایزید اقامت گزیده، اما در هیچ جای دیوانش به روشنی سبب و انگیزه سفر خود را به سرزمین عثمانی بیان نکرده است. نویسنده مقدمه دیوان معتقد است که یگانه هدف شاعر از رفتن به آن دیار همانا راه یافتن به دربار و آشنایی با سلطان و جلب توجه و عنایت او بوده است.

پیش از پرداختن به این موضوع و اظهار نظر درباره چگونگی هدف شاعر و انگیزه سفر او به عثمانی، بایسته است نگاهی کوتاه و گذرا به وضع ادبیات ایران در عصر قبولی بیندازیم و موقعیت زبان و ادب فارسی را در وطن مألوف وی بررسی کنیم. در این دوره با چهره‌هایی آشنای می‌شویم که در زمان خود به‌راستی از حامیان و دوستداران صدیق زبان و ادب پارسی بوده‌اند. اوزون حسن آق قویونلو در تبریز، الغ‌بیگ گورکان در سمرقند و سلطان حسین بایقرا در هرات استقرار یافته و این شهرها را مرکز علمی و تخته‌گاه خویش قرار داده بودند. این سرداران در این چند شهر علما، دانشمندان، شعرا، نویسندگان، نقاشان، نگارگران و بسیاری دیگر از این طایفه را از داخل و خارج ایران گرد آورده و به حمایت از آنان همت گمارده بودند.^۱

خواندمیر در ذکر فضایل غیاث‌الدین بایسنقر از تبار گورکانیان، می‌گوید: «با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال، به مجالست ارباب علم و کمال به‌غایت راغب و مایل می‌بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی‌نمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران به هرات آمده و در آستان مکرمت آشیانش مجتمع می‌بودند».^۱

سلطان حسین بایقرا، در تاریخ ایران زمین یکی از چهره‌های بارز در حمایت از هنرمندان است. بر اثر التفات خاصی که این سلطان ادیب و ادب‌پرور به اهل علم و فرهنگ و هنر داشت، شهر هرات به مکتب دانش و بینش و هنر مبدل شد. سلطان حسین، علما و پاسداران صمیمی و راستین فرهنگ و ادب ایران را در هرات گردآورد و بر شهرت این شهر افزود. به‌ویژه وزیر دانشمند و ندیم هوشمند او، امیرکبیر نظام‌الدین علیشیرنویسی که خود به دو زبان فارسی و ترکی (جغتایی) شعر می‌گفت، در واقع مرکز ثقل رشد و رونق فرهنگ و دانش عصر خویش بود و بدین سبب دمی از حمایت پویندگان راه علم و ادب نمی‌آسود.

شاهزادگان دورهٔ سلطان حسین بایقرا که در نقاط مختلف ایران حکومت می‌کردند همه از مروّجان علم و هنر بودند و چون در این راه میان شاهزادگان و امرا هم‌چشمی و رقابت نیز به وجود آمده بود، در تحجیب و جلب هنرمندان و دانشمندان و شاعران و نویسندگان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند.^۲

در اینجا پیش از ورود به موضوع مورد بحث، یادآوری این نکته ضروری است که در تاریخ، گاه بر سبیل اتفاق سلاطینی حاکم بوده‌اند که برای رونق بخشیدن به فرهنگ و هنر کشور خویش، به‌راستی گشاده‌دستی و بلندهمت‌ی کرده‌اند و از حمایت فرهیختگان، دانشمندان، صاحبان ذوق و هنر و ارباب فضل و کمال، غفلت نورزیده‌اند؛ ولی اگر در بسیاری موارد برای پناه دادن و ارج نهادن به این طایفه با همگنان مسابقه داده‌اند و سعی در پیشی جُستن داشته‌اند، صرفاً جنبهٔ ظاهری و تملّک بهینه داشته و از روحیهٔ تسلّط‌جویی صاحبان قدرت سرچشمه می‌گرفته است، زیرا چنین افرادی را

۱. تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۶۲۲.

۲. مقدمهٔ دیوان امیرعلیشیرنویسی، به اهتمام رکن‌الدین همایون‌فرخ.

قسمتی از ابزار کار حکومت‌داری و توسعه‌طلبی خود می‌انگاشتند و در تصاحب آنان بر دیگری سبقت می‌جستند.

باری، اکنون که با تئى چند از حامیان زبان و ادب فارسی در ایران عصر مولانا قبولی آشنا شدیم، جا دارد در تکمیل گفتار خود به مراکزی اشاره کنیم که در خارج از ایران در رواج زبان فارسی و گرامیداشت آن نقش مثبت و مؤثر ایفا کرده‌اند.

«دو دولت قدرتمند در خارج از ایران، ابتدا دولت سلجوقیان در آسیای صغیر و سپس امپراتوری عثمانی، مدت چند قرن زبان و ادبیات فارسی را در سرزمین خود توسعه و رونق بخشیدند. صدها شاعر، نویسنده و عالم ایرانی، هر یک به مناسبتی راهی غربت شده، به دربار این سلاطین روی آورده و در آنجا عزت و اکرام یافته‌اند.

پادشاهان سلجوقی و سلاطین عثمانی، علاوه بر تحبیب و حمایت از نویسندگان و دانشمندان فارسی‌زبان، خود نیز ترکان پارسی‌گوی بودند و شعر فارسی را نیکو می‌سرودند. بعد از روی کار آمدن عثمانیان، زبان فارسی بین ترکان عثمانی رونق یافت. کلیه مکاتبات با شاهان ایران به زبان فارسی انجام می‌گرفت و عموماً توسط کاتبان فارسی‌زبان دربار عثمانی نوشته می‌شد. روشنفکران با زبان‌های فارسی و عربی آشنایی کامل داشتند و دانستن زبان فارسی بر اعتبار آنان می‌افزود»^۱.

«مولانا جلال‌الدین بلخی، تأثیر انکارناپذیر در اشاعه زبان فارسی در عصر سلجوقیان و متعاقباً در زمان امپراتوری عثمانی داشته است. پیروان مذهب مولوی، فقیر و غنی، عالم و عامی، سلطان و رعیت، ناگزیر بودند برای درک مفاهیم عرفانی و فلسفی مثنوی مولانا، فارسی را خوب بدانند و نیک به کار بندند»^۲.

چنانکه می‌بینیم، یکی دیگر از عوامل توسعه زبان فارسی در خارج از ایران وجود شاعرانی همچون مولوی بوده است.

این گستردگی زبان فارسی و موقعیت آن در داخل و خارج ایران، به‌ویژه در عصر سلطان محمد فاتح، یکی از عوامل جذب هنرمندان ایران و سایر ممالک به دربار عثمانی شد. از سوی دیگر بروز اختلاف بین شیعه و سنی، شکاف در اردوگاه جهانی

۱. تاریخ امپراتوری عثمانی، وین و ووسینیچ، ص ۳۰.

۲. افغان‌نامه، جلد سوم، محمود افشار یزدی، ص ۹۰-۱۱۶.

اسلام پدید آورد و سبب شد بسیاری از صاحبان هنر به سوی سرزمین‌های موافق با آرمان خود روی آورند. برخی نیز به طمع مال‌اندوزی، یا برای کسب جاه و جلال به دربار شاهان پیوستند، از جمله دربار سلطان محمد فاتح. عامل دیگری هم در جذب ارباب هنر و صاحبان ذوق و صنعت به جانب دربار عثمانی، مؤثر بود و آن آوازهٔ بذل و بخشش‌های سلطان محمد فاتح و گشاده‌دستی‌های او بود که پس از هر نبرد و پیروزی سپاه عثمانی، اطرافیان را بهره‌مند می‌کرد و برای تأیید موضوع، بخشی از کتاب منتخبات ترکی^۱ اولیا چلبی، تاریخ‌نگار ترک، را می‌آوریم:

«اندر بیان تقسیم غنائیم - بعد از ضیافت، جماعت کتاب و سه نفر دفتردار گرد آمدند و غنائیمی که از داخل و خارج طی محاربات سلطان محمد فاتح به دست آمده بود، چون تل کوه برافراشتند. ابتدا به جرّاحان و پزشکان، بعد به اشراف، علما و صلحا، بعد ائمه، خطبا و مشایخ، بعد به مלאها و قاضی‌ها و به افراد سپاه و زعما و توپچی‌ها و رزمندگان جبهه‌ها و سایر خدّام. الحاصل به یکصد و هفتاد هزار تن، از غنائیم تقسیم و بخشیده شد. از سایر اموال و اشیای غیرمنقول، شصت و سه هزار خانه تقسیم شد و تا بدان روز چنین غنیمت جنگی، هیچ پادشاهی را نصیب نشده بود. جملهٔ سربازان اسلام از این غنائیم مغتنم شدند و از همهٔ آنها و آنچه به دست آورده بودند بر اساس مبانی دینی خمس آن را به خزانهٔ پادشاه پرداختند. از اسرا سه هزار و هشتصد اسیر حصهٔ پادشاه شد و بیست کیسه دقیانوس و سه هزار سرای و دو بازار و هفت هزار دکان و نیز با جامع ایاصوفیه، هفت دیر عظیم نصیب سلطان محمد فاتح گشت».^۲

این همه اخبار و سوسه‌انگیز می‌تواند به تهییج و ترغیب مولانا قبولی و بسیاری دیگر از «تجّار نظم» بینجامد و موجب شود که بار سفر بندند و رخت به دیار غربت کشند و رو سوی خاک عثمانی آورند و متاع خویش چون حلهٔ ابریشم به دربار عثمانی هدیه کنند.

مولانا قبولی خود را قافله‌سالار این کاروان راهیان غربت شمرده و متاع

۱. این کتاب سه عنوان دارد: منتخبات ترکی، منتخبات چلبی و تاریخ عثمانی، که تحت شمارهٔ ۱۶۳۱ در کتابخانهٔ مدرسهٔ شهید مطهری (سپهسالار سابق) نگهداری می‌شود.

۲. منتخبات ترکی، اولیا چلبی، ص ۸۲.

گرانسنگ خویش را چون بار لعل به تماشا نهاده است:

تجّار نظم از عجم آمد بسی به روم لیکن کسی نداشت چون این بنده بار لعل^۱

اکنون، این پرسش پیش می‌آید که چرا مولانا قبولی همه محافل و مجالس فرهنگ‌گستر و ادب‌پرور میهن خویش را نادیده گرفته، پشت به آنها کرده و چشم امید به دربار عثمانیان دوخته است؟

او، به روایت سروده‌های پرطمطراق و خودپسندانه‌اش، که در نگاهی مجمل خودستایی عجیب در فضای شعر او احساس می‌شود و چنین می‌نماید که هیچ‌یک از سخنوران و قافله‌سالاران شعر و ادب سرزمین اجدادی خود را در حدّ و معیار خویشتن نمی‌داند، به یکباره و بی‌خبر جلای وطن می‌گوید، پل‌های پشت سر را ویران می‌سازد، راه غربت در پیش می‌گیرد و به خاک عثمانی گام می‌نهد، به این امید که شاهباز بخت و بختیاری را در آن دیار به دام افکند.

سراب سعادت

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، قبولی بر سر راه خود به عثمانی، در آماسیه به دربار شاهزاده بایزید بار یافت و مدّتی در آن سرای با قدر و اکرام ملازم شاهزاده و اطرافیان او بود. در مجالس بزم و سرور شاهانه قصایدی می‌سرود که در واقع جنبه آزمایش او را داشت. سرانجام با حمایت بایزید راهی استانبول شد و به دربار سلطان محمد راه یافت. در این هنگام است که روزهای نوشکامی و نیکبختی او آغاز می‌شود. بر مسند مراد تکیه می‌زند، با سلطان و بزرگان و وزرا و فضلا محشور می‌گردد و شعر او آهنگ شادی می‌گیرد. دولتیان را می‌ستاید، دوستان را می‌آزارد، از مدح و ثنای بزرگان فروگذار نمی‌کند، شاعر دربار عثمانی می‌شود و چشم به منصب ملک‌الشعرایی می‌دوزد. در سفر و حضر، در التزام رکاب سلطان، مجالس عیش و عشرت دربار را وصف می‌کند، و صحنه‌های نبرد عثمانیان را به تصویر می‌کشد. قصاید غرّا و غزل‌های روان می‌سراید و روزهای خوش غربت را عزیز می‌دارد:

تا به ملک روم افکند آسمانم از عجم داشت روز از روزم اندر روم خوشتر آسمان^۱

او نه بر حسب خواهش دل، بلکه به اقتضای زمان و به اشارت سلطان و در طمع مال و منال و کسب مقام شعر می‌سراید. به هر خواری تن می‌دهد که روزگار را آسوده خیال و با وفور نعمت سپری کند. وی ثنای سلطان و بزرگان عثمانی را وجههٔ همّت خود ساخته و از اینکه میان مدّاحان شاه مقبول درگاه گشته است، مست از بادهٔ پیروزی گام افتخار بر تارک هفت آسمان می‌نهد:

زان دم که مفتخر به قبول تو گشته‌ام پایم رسیده بر سر گردون افتخار^۲

اشعاری که در این زمان سروده اغلب با غلو و خودستایی توأم است و شاعر در بیشتر آنها مدّعی برتری خود در فن سخنوری شده، خود را سرآمد اقران، یگانه دوران و مبارز میدان شمرده است:

شاهها منم مبارز میدان شاعری در مدح تو به خنجر کلک سخن‌گزار^۳

مدحی که می‌گوید منحصر به حضرت سلطان نیست، بلکه از هر کجا که امید بذلی و بخششی می‌رود، دُرّ گرانسنگ شعرش را چونان غواصی ژرفاسیر، از قعر دریای فکرت و اندیشه به ساحل افکنده نثار ممدوح می‌کند. او به راستی شعر فارسی را خوب سروده و با وجود جوانی و ناپختگی، تسلّط کافی به فن عروض و قافیه داشته و در حدّ خود قدرت‌نمایی کرده است.

نظر به اینکه قبولی (به گفتهٔ خود در سی و نه سالگی) نیمهٔ دوم عمر خویش را به سیر و سیاحت گذرانده و به شهرهای تبریز، حلب، آماسیه، باکو و آبادی‌های عثمانی سفر کرده، چندان فرصت و امکان آن را نداشته است که به تحصیل علوم رایج زمان خود بپردازد. بنابراین هر آنچه از علوم عقلی و نقلی و دانش روز فرا گرفته و در سروده‌هایش ذکر کرده به دوران جوانی او مربوط می‌شود، که در خاک وطن و به ظن قوی در شهر هرات و از مکتب نظام‌الدین امیرکبیر علیشیرنواپی کسب فیض کرده است.

۲. همان، ص ۲۰۳.

۱. دیوان قبولی، ص ۱۳۰.

۳. همان، ص ۲۰۲.

او قصاید دشوار استادان بزرگ ادب فارسی، چونان خاقانی، ظهیر فاریابی، کمال خجندی، خواجوی کرمانی، عصمت بخارایی، خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل و بیش از همه سلمان ساوجی را جواب گفته است. او ضمن سرودن اشعار نغز و ناب و انتخاب ردیف‌های مشکل و تقلید از پیشینیان در قالب سخت و سنگین، در همه جا با فخر و خودستایی مهارت و استعداد خود را به رخ اقران کشیده است:

گوهر اسرار نظم در بها بس بی‌بهاست جوهری داند بهای گوهر اسرار من^۱



صد اویس و ارسلان چون بنده حکم تواند مادحت مانند سلمان و ظهیر آمد وحید^۲
یا:

کس را اگر ممکن بود معجزنمایی در سخن طبع قبولی از لبش بنماید این اعجاز را^۳

شاعر در بخش هزلیات دیوان به هجو و بدگویی از همکاران پرداخته و تا می‌توانسته در تحقیر تنی چند از یاران و همنشینان خود همچون حامدی اصفهانی، واحدی، کتابی، آصفی، قوسی و دیگران بی‌پروایی کرده است.

می‌دانیم که سرودن هجو از سده‌های پیش بین سخنوران و شاعران متداول بوده است. بالطبع زبان تلخ، رنج و عناد می‌زاید و حاصلی ناخوشایند در پی دارد. وی در جایی درباره کاشفی چنین سروده است:

کاشفی، ای گشته در عالم به گه خوردن سمر وی بروت چون نهالی کش برو از گه ثمر^۴

پر واضح است که این گونه زشتگویی همگان را خوش نمی‌آید؛ پس به کار تشویق سخن‌چینان و تحریک مخالفان شاعر بدگو دست می‌یازند و تا می‌توانند در محضر سلطان با سعایت و بدگویی او را از چشم شاه و شاهزاده می‌اندازند. ستاره

۱. دیوان قبولی، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۳۲۰.

۳. همان، ص ۴۰۳.

۴. همان، ص ۳۸۱.

نیکبختی شاعر از فراز سعادت بر حضيض مذلت می افتد و ناگزیر به درماندگی خویش ناله سر می دهد:

گرچه حسّانم، معاند را تسلی چون کنم چون ز پیغمبر نشد خوشنود بوجهل عنید^۱

سرانجام آن قبولی خودخواه و مغرور که چندی مقبول سرای سلطان بود و سر بر آسمان کبر و منی می سایید، به دریوزگی می افتد:

نظر دریغ مکن از قبولی مسکین که این فقیر دعاگو غریب شهر شماست^۲

ناله های بسیار او در دل ممدوح اثر نمی بخشید، پژمان و دل خسته، به امید رهایی از شوربختی، روی به جانب شاهزاده می آورد، که از آن درگاه نیز حاجتش بر نمی آید:

خسروا حال ماحدت بشنو که بسی خسته حال و پژمان است^۳

زین ثناخوان کرم دریغ مدار که ز جان دولت ثناخوان است^۴

حتی اگر احتمالاً دل سلطان به رحم آید و گوشه چشمی بر او بیندازد، پاشایان دربار به هر طریق سد راه می شوند و مانع مرحمت شاه می گردند.

خسروا گفתי که ادرار تو افزون می کنم آن نشد از لطف پاشایان و شد انعام کم

مدت شش ماه شد اکنون که از این تفرقه محنت بسیار دارم حاصل و آرام کم^۵

نمّامان و کینه ورزان آنچنان بذرفتنه در دل سلطان نشانده اند که دیگر التجا و التماس قبولی مؤثر نمی افتد. به روشنی تغییر حالی در افق تاریک حیاتش پیدا می شود؛ حکمت و اشراق در دل آزرده اش ریشه می دواند و شعرش را با پند و اندرز می آراید. اطاعت از نفس را رد می کند، قناعت را ارج می نهد، جهان را بی اعتبار می شمرد و انسان را از کید گردون دون برحذر می دارد:

نه عاقل شناسم نه زیرک من آن را که از کید گردون هراسان نگردد

۲. همان، ص ۲۵۷.

۴. همان، ص ۲۹۸.

۱. دیوان قبولی، ص ۳۲۱.

۳. همان، ص ۲۹۷.

۵. همان، ص ۳۹۵.

ز دوران چرخ این قدر شد یقینم که با هیچ کس چرخ یکسان نگردهد^۱
 سوداگری را می ماند که بازار پر رونق عرضه متاع خویش را بر اثر خودبینی و
 غرور از رواج و رونق انداخته است:

ای که می گویی چه شد بینیت را داد گویا این ز خودبینیت دست
 من ز خودبینی چه گویم با شما بنده را اکنون که خود بینی شکست^۲

و سرانجام در قالب یک غزل، تودیع غمبار خود را از دیار ترکان عثمانی خبر
 می دهد:

رفتیم و گرانی ز سر کوی تو بردیم با خویش ز عالم هوس روی تو بردیم
 کردیم ازین شهر سفر همچو قبولی وز خاک درت ننگ دعاگوی تو بردیم^۳

در ۸۸۰ ه. ق. که کتابت دیوانش تمام شده، آن را تقدیم سلطان عثمانی می کند و
 به ظاهر تا پایان عمر زبان را در تاریکخانه دهان به بند می کشد. اما بسیار سخت است
 که باور کنیم شاعری چون قبولی با آن صلابت کلام و سلاست بیان، ناگهان شعله بلند
 طبعش به خاموشی گراید و توسن سرکش زبانش از ترکتازی بازماند و دیگر کلامی و
 نامی و نشانی از او نشنویم. در واقع این پندار مغایر عقل و اندیشه است که قبول کنیم
 شاعری تا این حد آزموده، به ناگاه خاموشی پذیرد و در سال های پایانی حیات کنج
 انزواگزیند. به نظر می رسد در یکی دو سال پایان عمر^۴، گوشه نشینی جسم و جان شاعر
 را چندان تسخیر کرده و حقیقت حیات را آنچنان دریافته و پذیرفته است که دیگر بار
 گردِ مدح و قدح این و آن و تملُّق و سالوس نگردهد. سپس شاعر دیار غربت را پشت سر
 نهاده و در نهان به شهر هرات بازگشته است. چنین می نماید که او از شیوه ناپسند عهد
 جوانی و خامی که در وطن مألوف با سرآمدان شعر و ادب و یاران و اقربان داشته، نادم

۱. دیوان قبولی، ص ۳۹۷.

۲. همان، ص ۳۹۴.

۳. همان، ص ۴۹۸.

۴. تاریخ وفات شاعر به استناد ماده تاریخ زیر که یار و مُنادم دیرینش حامدی اصفهانی ساخته، سال
 ۸۸۳ ه. ق. است.

گشته و ناگزیر گمنام و بی نشان در خاک وطن رحل اقامت افکنده و برای امرار معاش پیشه‌ای به جز مداحی و ثناخوانی تدارک دیده است؛ به مثل غزل‌فروشی در بازار شیخ چاوش هرات، که شرح کامل آن را ذیل نام قبولی هروی آورده‌ایم.

رنج شاعر

موضوعی که قبولی را در دیار غربت سخت آزار می‌دهد، همانا عجمی بودن اوست. وی در نخستین روزهای ورود به استانبول و باریابی به دربار عثمانی، خویشتن را عجمی‌بنده سلطان می‌شمارد:

شمر ز خیل غلامان خود قبولی را که هست از عجمی‌بندگان تو او هم^۱

اما همین عجمی بودن بعدها مشکلات بسیار برای او پدید می‌آورد و احتمالاً رویدادهای بعدی زندگی شاعر بازتابی از عجمی بودن اوست که رقبای عنود ترک تبار جلوه‌ای ناپسند بدان داده و با رخنه در ذهن سلطان، بی‌مهری او را نسبت به شاعر برانگیخته‌اند. او خود به این نکته توجه داشته و برای رفع کید رقیب و رفع سوء ظن و خشی کردن ترفند بدخواه، اعتراف می‌کند:

غلام نیک، قبولی‌ست شاه را لیکن همین بد است که بیچاره بنده عجمی‌ست^۲

او مست از باده بی‌خبری چندی را به عیش و عشرت سپری می‌کند، اما دیری نمی‌پاید که یأس و حرمان بر روح ظریفش مستولی می‌شود. کشتزار اقبالش به شوره‌زار ادبار می‌گراید و آئینه امید و آمالش با غبار غم و اندوه زنگار می‌گیرد. رنج شکست و نامرادی دل او را درمی‌نوردد و سرزمینی که کعبه آرزوهای بزرگ او بود به سرایی مبدل می‌شود. دل به عنایت کردگار می‌بندد و صلاح از بارگاه کبریایی می‌جوید:

در این جهان مرا شرر نفس سوخته‌ست در عالم دگر چه کند آن شرر مرا^۳

واصل کن آنچنان به خودم کز قبای نفس در هستی وجود نماند اثر مرا^۴

خویشتن را از متابعت نفس برحذر می‌دارد. آرزو و نیاز به حطام دنیای ناپایدار را

۱. دیوان قبولی، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۴۲۳.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. همان، ص ۱۱۸.

مذموم می‌شمارد و قناعت را ارج می‌نهد:

قبولی از هوای نفس بگذر کنون جان تو در سوز و گداز است
به مردار جهان مانند کرکس طمع کم کن اگر چشم تو باز است^۱

شاعران دیگر با نام یا تخلص قبولی برای اطلاع

اینک برای یافتن شرح حال و آثار مولانا قبولی و شناخت این سخن‌پرداز ایرانی که در سده نهم هجری قمری (به احتمال ۸۷۷ ه. ق.) رخت به دیار ترکان عثمانی کشیده و به دربار محمد فاتح راه یافته و مدّاح و ثناخوان وی گشته، راهی دراز پیش رو داریم. پیش از پرداختن به دیوان شاعر نخست می‌باید خود او را بشناسیم. برای رسیدن به این مهم، لازم است منابع ادبی و شروح احوال سخنوران سده نهم هجری به بعد را تا حدّ مقدور عمیقاً مطالعه کنیم و نکات مهم و مفید را در نظر آوریم. حاصل این تحقیق در متون تاریخی، آشنایی با یازده سخنور است که در طول سده‌های نهم تا سیزدهم هجری قمری می‌زیسته‌اند و همه دارای نام یا تخلص قبولی بوده‌اند.

چون در این تحقیق منظور ما شناخت مولانا قبولی صاحب دیوان حاضر است، فقط به ذکر نام، تاریخ تولد، مأخذ شناخت و آثار دیگر همانان وی اشاره می‌کنیم و سپس به شرح مفصّل یافته‌های خود درباره شاعر مورد نظر می‌پردازیم، ابتدا چهار تن از شعرای عثمانی با نام قبولی را معرفی می‌کنیم:

اسماعیل پاشا بغدادی، مؤلف هدیة العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنّفین به ضمیمه کشف الظنون، دو تن از شعرای سده‌های دهم و سیزدهم هجری قمری را معرفی کرده است که از خاک عثمانی بوده‌اند و قبولی نام داشته‌اند.

قابل ذکر است که این مؤلف برای تدوین اثر خود، منابع و مأخذ بسیاری را از نظر گذرانده، اما از میان آن‌ها همه فقط به نام دو قبولی برخورده است.

۱. الشیخ مصطفی الادرنوی

این شاعر که معروف به قبولی الادرنوی است به سال ۱۲۴۴ ه. ق. وفات یافته است. از تصانیف او دیوان شعر ترکی، کتزالاسرار فی التصوف، مشکل‌گشای فی اللغة الفرس و موصلة الحکایة است.^۱

۲. قبولی سیروزی

علاوه بر اسماعیل بغدادی، شمس‌الدین سامی، صاحب قاموس الاعلام، به شرح حال این قبولی متعلق به سدهٔ دهم هجری قمری پرداخته که سالک راه علم بوده است. سامی بیت زیر را که به زبان ترکی است، از وی نقل کرده است:

وارمی بیر عاشیق دروننده غمیکله داغی یوق

دوستم ارباب عشقک ایچلرینده ساقی یوق

یعنی:

عاشقی کو از غم تو داغ بر دل می‌ندارد دیده‌ای؟

یا که از بود سلامت بین ارباب وفا بشنیده‌ای؟

حسن چلبی قینالی‌زاده نیز در تذکرة الشعرا که به زبان ترکی نگاشته و تاریخ ختم آن ۹۹۴ ه. ق. است، به نام این قبولی اشارتی دارد و در توصیف او می‌گوید که از پویندگان طریق معرفت بود. این مؤلف نیز برای ذکر نمونه‌ای از شعر او همان بیت ترکی بالا را آورده است.

زنده‌یاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، در بخش مربوط به شعرای سدهٔ دهم هجری به این قبولی اشاره کرده است. به سبب اهمیت موضوع ناگزیر عین سخنان آن فقید سعید را می‌نگاریم و سپس به بررسی آن می‌پردازیم:

«قبولی سیروزی، از شاعران خاک عثمانی و مدّاح سلطان محمد آل عثمان

۱. محمد طاهر، مؤلف تاریخ عثمانلی مولفلی، نام این قبولی را در فهرست جلد اول اثر خود آورده و موصلة الحکایة را موصلة الهدایة نوشته است.

معروف به سلطان محمد فاتح و پس از آن مدّاح بایزید دوم بوده است. در سال ۸۴۱ ولادت یافته و در سال ۸۸۳ درگذشته و پیرو طریقه مولوی بوده و با مولانا جامی روابط داشته و از پادشاهان عثمانی صلات گران گرفته و چندی در آماسیه زیسته و ظاهراً از ایران به خاک عثمانی رفته است. دیوان اشعار خود را در سی و نه سالگی تمام و در ۸۸۰ جمع آوری کرده است. شعر ترکی و فارسی می سروده و احتمال می رود همان قبولی یزدی بوده باشد.^۱

تصور می کنم احتمالاً آن فقید به هنگام تدوین اثر خود کلیّات دیوان مولانا قبولی را در دسترس نداشته اند. در اینکه قبولی موصوف سیروزی و یکی از شعرای سده دهم سرزمین عثمانی است تردید نداریم، چه به طوری که اشاره شد هم شمس الدین سامی و هم قینالی زاده او را از شعرای خاک عثمانی معرّفی کرده اند و متعلّق به سده دهم هجری می دانند. اما اینکه قبول کیم وی شاعری ایرانی و همان قبولی یزدی است که از ایران به سرزمین ترکان عثمانی رفته است و تاریخ های یادشده اعم از تاریخ ولادت، فوت و تاریخ جمع آوری دیوان متعلّق به قبولی سیروزی است، عاری از اشکال نیست، زیرا:

(۱) بنابه روایت صاحب تذکره روز روشن، قبولی یزدی معاصر مولانا جامی بوده و با توجه به سال وفات جامی (۸۹۸ ه. ق.) که در سده نهم روی داده چگونه می توان قبولی سیروزی شاعر سده دهم را همان قبولی یزدی دانست که معاصر جامی بوده است؟

(۲) اگر تاریخ فوت قبولی سیروزی، بنا به اظهار استاد فقید ۸۸۳ ه. ق. باشد نمی توان او را شاعر سده دهم هجری به شمار آورد.

(۳) اگر بپذیریم که سیروز همان سیروس، یکی از جزایر سیکلار باشد که در ۴۷۹ قبل از میلاد متعلّق به یونان بوده و در سال ۱۵۶۶ تحت حکومت عثمانی قرار گرفت، پس بدون تردید این قبولی از شعرای کشور عثمانی است و نمی تواند از ایران رفته و همان قبولی یزدی باشد. از سوی دیگر بعید می نماید برای ارائه نمونه از شعر شاعری که ایرانی می شمارندش، همان بیت ترکی را بیاورند.

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۷۹۲.

۴) تاریخ‌هایی که استاد ذیل نام قبولی سیروزی آورده‌اند، در مجموع مربوط به مولانا قبولی است که در پایان کلیات دیوانش به نظم کشیده است.^۱

۳. قبولی کوتاهیه^۲

این قبولی یکی دیگر از دو تن شاعر سده دهم عثمانی است و برای ارائه نمونه‌ای از شعر او به یک بیت شعر ترکی زیر اکتفا شده است:

یوقدور گناه او غمزه سی جوینده، بنده دیر / شام صبح اولدورنده دگلدر اولنده دیر^۳
یعنی:

گناه قتل من بر غمزه دلدوز او نبود / گنه از جانب هالک بود همواره نی مهلک

حسن چلبی درباره وی در تذکرة الشعرا می‌نویسد: «قبولی کوتاهیه، که نام او احمد بود و در طریق علم و کمال گام برمی‌داشت». در اثنای کار به تذکرة دیگری دست یافتیم به نام تذکرة الشعرا از صادق بیگ افشار؛ که تاریخ تألیف و کتابت ندارد و مؤلف منتخبی از اشعار، نام و تخلص هر شاعر را در آن گرد آورده و کتاب به زبان ترکی است. صاحب تذکرة شاعری با نام قبولی را معرفی کرده و نمونه‌ای از شعر او را آورده که همان تک‌بیت ترکی است که ذیل نام قبولی کوتاهیه آوردیم.

۴. قبولی الرومی

ابراهیم چلبی بن... الکردوسی الرومی، متخلص به قبولی، در مصر قاضی بوده و در سنه ۱۰۰۰ ه. ق. هنگام مراجعت در دریا غرق شده است.^۴
با توجه به تاریخ حیات و حرفه قضاوت این شاعر و تقارن آن با سرگذشت قبولی کوتاهیه، به احتمال هر دو شرح متعلق به یک نفر است. چهار شاعری که تا

۱. دیوان قبولی، ص ۵۳۳. ۲. کوتاهیه امروز یکی از استانهای غربی ترکیه است.

۳. کتابت بیت صحیح نیست؛ به نظر می‌رسد چنین باشد:

یوقدور گوناوه او غمزه سی خویینده، بنده دور

جائیم گوناوه اولدورنده، ده گیلدر، اولنده دیر

۴. هدیه العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، اسماعیل پاشا بغدادی.

بدین جا نام بردیم از آن روم شرقی بودند.

۵. قبولی یزدی

صاحب تذکره روز روشن، مولوی مظفر حسین صبا می نویسد: «قبولی یزدی، معاصر ملاً جامی است» و بیت زیر را از او می داند:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت آگه نشد کسی که چه بر جان من گذشت^۱

عبدالحسین آیتی مؤلف تاریخ یزد یا آتشکده یزدان و صاحب جامع مفیدی به اختصار از قبولی یزدی یاد کرده، همان بیت بالا را آورده اند. صاحب الذریعه، حاج آقا بزرگ طهرانی، قبولی یزدی را معاصر سام میرزا (۹۲۳ - ۹۶۹ ه. ق.) می داند. در این صورت وی از شعرای سده دهم هجری است و این با نظریه بالا که گفته اند قبولی یزدی معاصر ملاً جامی است مغایر می شود.^۲

۶. قبولی قندزی یا قندری

علامه دهخدا در لغتنامه، او را قندزی نامیده. همچنین فخری هروی در «مجلس سوم» لطایف نامه که ترجمه مجالس النفایس امیر علی شیر نوایی است، و حکیم شاه محمد قزوینی در «بهشت سوم»، ترجمه کتاب مزبور، شاعر موصوف را قندزی خوانده اند. مؤلف فرهنگ سخنوران شادروان دکتر خیامپور، او را قندری گفته است. صاحب الذریعه این نام را با هر دو نسبت بالا نگاشته و بیت زیر را نیز به عنوان نمونه ای از کار او آورده است:

خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را چون نمی دانم من دیوانه راه خانه را^۳

۱. تذکره روز روشن، ص ۶۵۲.

۲. مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، در شهر کوچک جام در خراسان به تاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۷ ه. ق.

متولد شد و در شهر هرات در هجدهم محرم ۸۹۸ ه. ق. وفات یافت. (از سعدی تاجامی، علی اصغر

حکمت، ص ۷۴۵). ۳. مجالس النفایس، ص ۲۴۲.

۷. قبولی ترشیزی^۱

در لطایف‌نامه که ذکر آن در سطور بالا آمد، نام این شاعر زیر عنوان «در ذکر شعرائی که امیرعلیشیر نوایی به ملازمت ایشان رفته و یا به خدمت میر آمده‌اند» نوشته شده و این بیت را از گفته‌های او آورده است:

محتسب می‌گفت دی از روی حال باده ارزان شد کجایی زر حلال^۲

در فرهنگ سخنوران و الذریعه نیز نام این قبولی را آورده‌اند.

۸. مولانا قبولی رستم‌داری

قزوینی در «بهشت هشتم» سخن از قبولی دیگری به میان آورده و او را از ملوک رستم‌داری دانسته و بیت زیر را یک نمونه از شعر او یاد کرده است:

گوش بر قول رقیبان ستمگر می‌کنی در حق ما هر چه می‌گویند باور می‌کنی^۳

۹. قبولی از شعرای دربار سلطان یعقوب

در «بهشت ششم» مجالس النفایس، مؤلف از قبولی دیگری به اختصار یاد می‌کند: «مولانا قبولی از جمله شعرای سلطان یعقوب است و قبول و مقبول دل‌هاست». و بیت زیر را از شعر او نمونه آورده است:

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او چشمی به سوی مردم و چشمی به سوی او^۴

در الذریعه و فرهنگ سخنوران نام این شاعر مقبول افتاده و ذکر آن رفته است.

۱۰. قبولی دیگر

در اینجا خاطره‌ای کوتاه و دلپذیر یاد آمد که ذکر آن یاد استادی فرزانه را به

۱. در سه نسخه ترکی «مقبلی ترشیزی» نامیده شده است.

۲. مجالس النفایس، لطایف‌نامه، مجلس سوم، ص ۶۴.

۳. همان، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی (بهشت هشتم)، ص ۴۰۰.

۴. همان، (بهشت هشتم)، ص ۳۰۷.

سراچه دل‌های مشتاق می‌نشانند. روزی از روزها که برای کنکاش درباره احوال مولانا قبولی و یافتن منابع مورد اعتماد به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران رفته بودم، در سرسرای کتابخانه چند تن از دانشجویان را دیدم که همچون هاله‌ای، زنده‌یاد استاد محمد تقی دانش‌پژوه را در بر گرفته بودند. از هر طرف پرسشی مطرح می‌کردند و پاسخی مهرآمیز از استاد می‌شنیدند. من هم جرئتی یافته پیش رفتم، پس از کسب اجازه سراغ قبولی را از ایشان گرفتم. در نهایت بزرگواری انگشت اشارت به سوی تالار مطالعه گرفتند و فرمودند: «آنجا به فهرست فارسی نوشته‌های کتابخانه موزه توپ‌قابوسرای رجوع کن، پیدا می‌کنی». بیان باصلاحت و مطمئن استاد امیدوارم کرد. روحش شاد و خاطره‌اش عزیز باد.

فهرست مزبور که به اهتمام فهمی ادهم قره‌طای تدوین یافته است و تحت شماره ۱۹۴۰ ضمن انتشارات موزه توپ‌قاویو در ترکیه نگهداری می‌شود، از وجود یک جلد دیوان خطی متعلق به قبولی خبر می‌داد. برگردان شرح ترکی مندرج در فهرست را از نظر خوانندگان می‌گذرانم:

«کاغذ دیوان از نوع آهاری است، طول آن ۲۵۷، عرض ۱۶۰ میلی‌متر، ۱۰۷ برگ دارد، هر برگ مشتمل بر دو ستون پانزده سطری و مجموع دو ستون ۹۵ میلی‌متر است. تاریخ کتابت آن نزدیک به سده نهم هجری مطابق با سده پانزده میلادی است». احمد منزوی هم در جلد سوم فهرست نسخه‌های خطی فارسی، به این نسخه خطی دیوان مولانا قبولی، که در کتابخانه موزه مزبور نگهداری می‌شود اشاره کرده است.^۱

فهمی ادهم می‌گوید: «شناخت و دانش ما از صاحب دیوان بسیار ناچیز است. در میان سلسله قصاید این دیوان قصیده‌ای درباره سفر سلطان محمد فاتح آل عثمان به بغداد^۲ هست که نشان می‌دهد شاعر با سلطان مزبور هم‌عصر بوده است و همه می‌دانند

1. Divani Kabuli, Topkapi Saray, Farsca Yazmalar katalogu, z6621, 18p4, Sa. 234. Fehmi Edhemkaratay.

۲. نام لاتین آن مولداوی (Moldavie) و ترکی آن بغداد (Bagdan)، به نام مؤسس آن (بغدان اول)؛ ۳۸۰۰ کیلومتر مربع، شرق رومانی میان کوه‌های کارپات (لاپراة المعارف مصاحب).

که اصل و نسب او از هرات و معاصر امیر علیشیر نوایی است».

فهرست‌نگار، بیت مطلع هر یک از اقسام شعر دیوان اخیر را، اعم از قصیده، غزل و قطعه، با ذکر شماره و ردیف صفحه دیوان، به گونه‌ای که در اینجا می‌آوریم، نگاشته است:

«از برگ (Y. ib.de) دیوان،^۱ اشعار در قالب مثنوی، مناجات و نعت سروده شده و مدایحی چند در ثنای محمد فاتح دارد. دیوان با بیت زیر آغاز می‌شود:

به نام آنکه از دیوان شاهی بود حکمش روان مه تا به ماهی»

و به همین ترتیب درباره سایر انواع شعر دیوان عمل نموده که این روش از لحاظ تحقیق ما دارای اهمیت بسیار است. زیرا با مقایسه ابیات مطلع اشعار دو دیوان یعنی دیوانی که هم‌اینک در دست ماست، با اشاراتی که فهمی ادهم از دیوان موزة توپ‌قاپوسرای به شرح بالا در فهرست خود آورده، درمی‌یابیم که این دو متفاوت‌اند و این اختلاف ما را به دو اندیشه وامی‌دارد:

۱) اینکه بپذیریم صاحب و سراینده اشعار هر دو دیوان یک شاعر است.

۲) قبول کنیم دو شاعر با تخلص قبولی معاصر سلطان محمد بوده‌اند.

اینک مقایسه بیت آغازین هر دو دیوان:

دیوان ایا صوفیه:

به نام پادشاهی کاهل دیوان کنند از نام او بر نامه عنوان

دیوان توپ‌قاپوسرای:

به نام آنکه از دیوان شاهی بود حکمش روان مه تا به ماهی

مشاهده می‌کنیم که هر دو در قالب مثنوی سروده شده و وزن و بحر عروضی هر دو یکی است، یعنی وزن آن دو مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل است و بحر عروضی آنها هزج مسدس مقصور می‌باشد و مفهوم هر دو بیت نیز تا حد زیاد قریب به یکدیگر است. در

۱. فهرست فارسی نوشته‌های کتابخانه موزة توپ‌قاپوسرای ترکیه، شماره ۶۷۷ H. ۸۸۴، ص ۲۳۵-۲۳۴.

این صورت اگر شقّ نخستِ تصوّر فوق را بپذیریم به بیراهه نرفته‌ایم. اما مولانا قبولی، صاحب دیوان موزۀ ایاصوفیه در چند جای کتابش تلویحاً به وجود قبولی دیگر اشاره کرده است. او در یکی از قصاید برای سپاسگزاری از الطاف الهی چنین می‌گوید:

لطف دگر که ساخته‌ای چون قبولی‌ام مقبول بندگان شه دادگر مرا^۱

و در قصیده‌ای که به اشارهٔ سلطان در پاسخ به احمد پاشا به زبان ترکی سروده می‌گوید:

ترکی‌ده گرچه قبولی گیبی ایدیم اعجمی مدح سلطان‌دا منی انتدی زبان آذر گونش^۲

یعنی:

اعجمی در شعر ترکی بودمی گر چون قبولی مدح سلطانی مرا هم آتشین‌گفتار کردی

برداشتی که ممکن است از مفهوم ابیات فوق حاصل شود این است که دو شاعر با تخلص قبولی در دربار محمد فاتح بوده‌اند. اما باور کردن این نظر هم بسیار سخت است.

قبولی

صاحب مجالس النفایس در «بهشت دوم» زیر عنوان در ذکر شعرائی که امیر علیشیر در زمان کودکی یا شباب به ملازمت ایشان رسیده و در تاریخ شروع تألیف کتاب (۸۹۶ هـ. ق.) در قید حیات نبوده‌اند، نام این شاعر را آورده است و حکایت غم‌انگیز واپسین دم حیات او را به رشته تحریر کشیده که در اینجا عیناً می‌نگارم:

«مولانا قبولی فقیری بود خالی از حالی و قبولی نبوده، و در بازارچه شیخ چاوش^۱ غزل می‌فروخته، و یک شبی می‌گفته که من وقت سحر می‌میرم و از دست اجل ساغر می‌گیرم و آنچه‌ای جهت تجهیز و تکفین خود ندارم، ای یاران می‌باید که دیوان مرا پیش امیرعلیشیر برید و اسباب تجهیز و کفن و دفن مرا از او بستانید. چون سحر شمع وار جان داده، یاران او نزد میر رفته‌اند و دیوان او را برده، میر از دیوان او جهت آمرزش فالی گرفته، این بیت به فال او آمده است:

اگر قبول تو یابم قبولی‌ام ورنه به هر دو کون چو من ناقبول نتوان یافت^۲
امیرعلیشیر بعد از فال اسباب تجهیز و تکفین او در حال، در حد کمال مهیا کرده
فرستاده و مولانا در هرا مدفون است».

۱. امیرشاهی سبزواری دوست و منادم نظام‌الدین علیشیر نوایی، متوفی به سال ۸۷۵ هـ. ق. آن را بازار ملک خوانده است:

با نعره تکبیر و خروش صلوات
چون آب خضر نهان شده در ظلمات

شام رمضان خوش است گلگشت هرات
خوبانش به تاریکی بازار ملک

۲. مجالس النفایس، (بهشت دوم)، ص ۲۱۶.

در قاموس الاعلام نیز این ماجرا نوشته شده با این تفاوت که به دنبال مطلب «می باید که دیوان مرا پیش امیر علیشیر برید...» این جمله اضافه شده است: «رجای آن دارم که امیر مرا در گورستان سادات دفن کند».

علیقلی خان واله داغستانی، صاحب تذکره ریاض الشعرا^۱، به سبب دفن شاعر در هرا او را قبولی هروی نامیده است.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که بیت تفال نوایی از دیوان قبولی غزل فروش (هروی)، که در سطور بالا بدان اشاره شد، در دیوان مولانا قبولی صاحب دیوان ایاصوفیه وجود ندارد و در نتیجه قبولی غزل فروش نمی تواند قبولی صاحب دیوان مورد نظر باشد.

اولاً، نبودن بیت مزبور در متن دیوان تعلق آن را به مولانا قبولی مورد نظر به کلی نفی نمی کند، همچنان که در مقدمه ترکی دیوان چند شعر دیگر را به قبولی نسبت داده اند که هیچ کدام از آنها در دیوان وی وجود ندارد.

ثانیاً، در دیوانی که پیش رو دارم و متعلق به مولانا قبولی است، بیت زیر را می خوانیم:

آن که مقبول تو شد مقبول کونین آمده است

وانکه مردود تو شد در هر دو عالم شد مرید^۲

که اگر دقت کنیم مفهوم، معنا و سبک سرایش بیت کاملاً مطابق با بیت تفال امیر علیشیر است:

اگر قبول تو یابم قبولی ام ورنه به هر دو کون چو من نا قبول نتوان یافت^۳
ثالثاً، سرگذشت واپسین دم حیات قبولی غزل فروش (هروی) و ماجرای خواب

۱. مؤلف تذکره در ماده تاریخ زیر تاریخ کتابت آن را آورده است:

این تذکره چون طرب فزای دل شد تاریخش را دل از خرد سائل شد

گفتا ز ریاض الشعرا رفت خزان در وی چو سرزده داخل شد

(۱۱۶۲ ه. ق.)

هرمان اته خاورشناس نیز ماده تاریخ مزبور را ضمن مأخذ شماره ۲۶ تأیید کرده است. (تاریخ ادبیات

فارسی)، ص ۹. ۲. دیوان قبولی، ص ۳۲۰.

۳. مجالس النقایس، (بهشت دوم)، ص ۲۱۶.

دیدن و مرگش بیشتر به افسانه می ماند تا حقیقت؛ بنابراین پذیرفتن رؤیای شاعر و استناد بدان به کار تحقیق نمی آید. در اینجا می توان احتمال داد که مولانا قبولی صاحب دیوان، و قبولی غزل فروش یا همان قبولی هروی، یک فرد را تداعی می کند که همان مولانا قبولی مورد تحقیق ماست.

دیوانی که هم اینک در اختیار من است، تصویری از یگانه نسخه خطی آن است که در حال حاضر در کتابخانه موزه ایاصوفیه در ترکیه به شماره ۳۹۵۸ نگهداری می شود و مانند بسیاری از آثار خطی بازمانده از روزگاران کهن در سایه سهو و خطای کاتبان، نادرستی هایی به متن آن راه یافته است. افزون بر این، در اثنای عکسبرداری نیز پاک شدگی هایی در متن ایجاد شده و در پاره ای موارد خدشه به ارکان کلمات وارد آمده است که این کاستی ها مانع روانی و سرعت کار می شد؛ و چون نسخه بدلی در اختیار نداشتم که در صورت پالودگی و صحت، آن را در این تحقیق مرجع قرار دهم، ناگزیر به همین نسخه خود بسنده کردم.

چنانکه پیشتر اشاره شد، دیوان مزبور به مناسبت پانصدمین سال فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد بن سلطان مرادخان عثمانی معروف به فاتح، در سال ۱۹۴۸ میلادی از سوی دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، به صورت عکسی^۱ به چاپ رسیده است.

دیوان در مجموع ۴۰۶ برگ دارد که ۳۷۸ برگ آن سروده های گونه گون و رنگارنگ شاعر اعم از قصیده، غزل، قطعه و رباعی و چند غزل ترکی را در بر می گیرد و از سمت راست کتاب ورق می خورد. ۲۸ برگ آن، مقدمه ای است تحقیقی به خامه اسماعیل حکمت ارتایلان، که به زبان ترکی استانبولی و با الفبای لاتین به رشته تحریر درآمده است و این قسمت از سمت چپ باز می شود.

روی لت با خط نسخ مناسب نام کلیات دیوان مولانا قبولی نوشته شده است. روی برگ بعد از لت، لوحه ای به شکل بیضی عمود ترسیم گشته که رنگ متن آن سبز تیره با حاشیه مذهّب، با گل و بوته سرخ و آبی است و جلوه ای جذّاب و دلپذیر به آن داده است. در میان لوحه با خط زرین نوشته اند:

دیوان افصح الفصحا، اکمل الشعرا، حسان العصر،
 سبحان الذّهر، مولانا قبولی لمطالعة السلطان
 الاعظم مولی الملوک العرب و العجم
 السلطان محمد خان بن مرادخان
 خلد الله تعالى ملکه

سپس متن کامل دیوان شروع می شود. بالای برگ نخست نیز لوحه ای به شکل مستطیل مذهب نقش بسته است که رنگ آمیزی و تذهیب آن مشابه لوحه پیش زیبا و چشم نواز است و در میان آن مستطیل کوچکتری با متن نیلی کشیده اند و کلام مبارک بسم الله الرحمن الرحیم با خط کوفی سده ششم روی آن نقش بسته است. دیوان در منقبت حضرت حق، با این بیت آغاز می شود:

به نام پادشاهی کاهل دیوان کنند از نام او بر نامه عنوان^۱

و با بیت زیر تمام می شود:

شاهد نسرین بر دولت در آغوش تو باد باد دایم گلبن بخت ترا بر بار گل^۲

عجبا که دیوان سلطان حسین بایقرا (۸۴۱ - ذیحجه ۹۱۱ ه.ق.) از سلاطین سلسله تیموریان نیز به دنبال کلیات دیوان قبولی در همین کتاب گرد آمده است. این دیوان مجموعاً در ۲۴۳ برگ تدوین یافته و انواع سروده های سلطان هنرپرور تیموری را با تخلص «حسینی» در بر دارد. در برگ نخست دیوان وقفنامه ای به صورت فتوکی چاپ شده و صاحب کتاب آن را به کتابخانه سلطان مرادخان عثمانی پدر سلطان محمد فاتح اهدا نموده که با شماره ۴۹۱۱ در آن مکان نگهداری می شود. متن وقفنامه تا حدّ مقدور به شرح آتی خوانده شد. ابتدا در میان مهر مدوّری نوشته اند:

لِلّٰهِ الْحَمْدُ
 الَّذِي هَدَيْنَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
 لَوْلَا اَنْ هَدَيْنَا اللّٰهُ

و سپس موضوع وقفنامه را با خط نسخ بی نقطه نوشته اند:

وقف السلطان الادیب الاریب و تخلید الخاقان

الحسب النسب الشجاع الَّذی عَلمَ الأعداء (...) علم الآدب و فازَ بِمَقَاماتِ النُصرة و
عَلِیْهِمْ عَلَیْهِ السُّلطان بن السُّلطان، السُّلطان أَبُو الفُتُوح و المَغازی مَحْمُود خان بن السُّلطان
مرادقلی خان خَلَدَ اللهُ سُلطانَه و آثاره فی العالمین برهانه و (...) اللهُ سُبْحانَه و تَعالی
مرادقلی طاهر المعلى بالحَرَمین الشَّرِیفین غفر الله

سپس نیمه مهر کوچکی زیر متن وقفنامه نهاده اند که خوانا نیست و به نظر می رسد مهر تأیید واقف است.

چاپ این دیوان به دو گونه انجام یافته است. گونه نخست در ۱۹۴ صفحه به صورت فتوکپی و با کیفیت بسیار ضعیف و نامطلوب چاپ شده، که در این بخش اشعار مختلفی از آثار سلطان حسین بایقرا گرد آمده است؛ و گونه پسین کتاب از برگ ۱۹۵ آغاز می شود. روی لت این قسمت به زبان ترکی نوشته اند: «دیواندا موجود اولمیان غزل و تخمیس لر» یعنی: «غزل ها و تخمیس هایی که در دیوان موجود نیست» و در ادامه تا صفحه ۲۴۳ که پایان کتاب است، سی و هفت غزل، یک قطعه، سه تخمیس - که به گفته شاعر، دو تای آنها تخمیس دو غزل نظام الدین امیرعلیشیر نوایی وزیر دانشمند و ادب پرور سلطان حسین بایقراست - جمع آوری شده است. کیفیت چاپ این بخش بسیار خوب، خط دیوان نستعلیق خوش و زبان اشعار ترکی جغتایی است.

بعد از این قسمت روی لتی دیگر به زبان ترکی نوشته شده: «فاتح نسخه سنیدن آنلانیلیر» یعنی «از نسخه فاتح استنباط می شود» یا برگرفته از نسخه منحصر به کتابخانه فاتح است. سپس ۱۲ غزل، چند قطعه و رباعی مجموعاً در ده برگ آمده که به انتهای کتاب اضافه شده است. در بالای برگ اول این بخش که تصویری از نسخه اصل است، تذهیبی به رنگ سیاه و سفید نقش بسته و در آن نوشته شده است: «دیوان سلطان حسین میرزا». خط آن نستعلیق و به زبان ترکی جغتایی است و هیچ کدام از اوراق آن شماره ندارد.

سبب گردآوری دو دیوان در یک جلد مشترک به راستی معلوم نیست. ظاهر امر

حاکمی از این است که هر دو دیوان در مالکیت یک فرد بوده که آنها را به تبع ذوق و اراده خود در یک جلد جای داده است. این نظر بیش از سایر فرضیه‌ها استوار و باورکردنی است. زیرا استاد ارتایلان نیز در مقدمه‌ای که نگاشته هیچ گونه اشاره‌ای به دیوان سلطان هرات ندارد و به احتمال قریب به یقین دیوانی که در دست بررسی داشته منحصر به دیوان قبولی بوده است.

نام و مذهب قبولی

نام قبولی همانند سایر ناشناخته‌های زندگانی‌اش معلوم و روشن نیست و تذکره‌نویسان و مورخان ادبی در این مقوله اثری به جای نهماده‌اند. از یازده قبولی شاعر که پیشتر معرفی کردیم نیز فقط نام دو تن مشخص است، یکی قبولی کوتاهیه که تذکره‌نویس ترک، حسن چلبی قینالی زاده، او را با نام احمد ثبت دفتر نموده و دیگری قبولی الادرنوی، که صاحب هدیه العارفین، نام او را شیخ مصطفی نگاشته است.

در هیچ یک از منابع و مآخذ تاریخی که در دسترس نگارنده بود ذکری از لقب مولانا قبولی نرفته و فقط غیاث‌المجلد اصفهانی، خطاط نامدار سده نهم هجری قمری که خطاطی و تجلید کلیات دیوان قبولی را انجام داده، در برگ آغازین دیوان، او را با القاب «أَفْصَحُ الْفُصْحَا، أَكْمَلُ الشُّعْرَا، حَسَنُ الْعَصْرِ وَ سَحْبَانُ الدَّهْرِ» وصف کرده است.

تخلّص او بی تردید قبولی است و به نظر می‌رسد بعد از آنکه مقبول سلطان عثمانی گشته، این تخلّص را انتخاب نموده است:

مَنْت ایزد را که گشتم این زمان مقبول شاه برخلاف چرخ کجرو راست آمد کار من^۱
از قبول بندگان تا قبولی گشتم ام بر کلاه ماه ساید گوشه دستار من^۲
برای آگاهی یافتن از اینکه قبولی پیرو کدامین شاخه مسلمان است، به بیان موجزی در این باره اکتفا می‌کنم.

می‌دانیم که شاعر در پی آرزوهای بزرگ خویش رنج غربت را به جان خریده و رخت به دیار عثمانیان کشیده و در بحبوحه اختلاف شیعه و سنی، در میان پیروان آیین تستن رحل اقامت گسترانیده است. در این شرایط، برای دستیابی به تمنیات